

پرتو نوري علا و درخشندي اش در داستان «مثل من»

عزت السادات گوشه گیر - شيكاگو

مارچ 2004

وارد اتاق که شدم با پرتو يك نگاه نوازشگر روبرو شدم. باورم نمیشد. اندك اندك صداي مهربانش پرم کرد از حس مهرباني... آنقدر که دلم میخواست با این حس عمیق مهرباني با خودم تنها بمانم.

معمولا با نویسندگان - نویسندگانی که صاحب نام اند - با احتیاط روبرو میشوم. این را تجربه به من آموخته است. هنوز اثر سردی و خشونت پست درك ولکات شاعر را در هنگام دست دادن از یاد نبرده ام و برندگی واژه هاي آن نویسنده زن ایرانی را... میل به قدرت و قدرت گرایی وجهی قوی از جنبه هاي درونی انسان است و سرکوب دیگری از طریق واژه، کلام و نثر صدا یا فیزیک تن یعنی تحقیر و اعمال خشونت از طریق نگاه، چشم و سایر اندامهای بدن، تاکتیک ماهرانه ای است که برای کسب قدرت، توسط قدرت گرایان به کار برده میشود.

برخی از هنرمندان نیز که میخواهند قلمرو حکمرانی شان با ورود يك تازه نفس به خطر نیفتد از این شیوه هاي سرکوب استفاده میکنند.

این پیش - بیانیه هرگاه که با يك هنرمند روبرو میشوم، از میان لایه هاي پیچ در پیچ ذهنم ناگهان مثل يك نوار مغناطیسی صدا و تصویر به بیرون میجهد و رویه تمام صداها و تصاویر را میپوشاند و مرا هشدار میدهد.

با چنین پیش زمینه ای به دیدار پرتو نوري علا رفتم که برای روز جهانی زن از طرف خانه ایران برای ایراد سخنرانی به شيكاگو دعوت شده بود. وقتی او شروع به صحبت کرد، از زنان نمایشنامه لیبستراتا تا رابعه بنت کعب تا جهان خاتون تا قره العین تا پروین اعتصامی تا فروغ و تا نویسندگان ساختارشکن، زیبایی، سادگی، شفافیت، مهربانی و زلالیت نوازشگری اش مرا در آرامشی عمیق فرو برد. حتی اگر این حس يك لحظه طول میکشید یا يك روز یا يك ماه یا سالها... دلم میخواست آن را به کمال حس کنم.

چنین ارزشهایی قلب آدم را گرم میکنند. و این گرمی هستی را در آدم قوت میدهد. با اشعار، مقاله ها و نقدهای ادبی پرتو نوري علا از سالیان دور آشنا بودم، اما نمیدانستم که داستان هم مینویسد. و همان روز دریافتم که رخشنده حق دوست (بلقیس) نام مستعار اوست. داستان «مثل من» او را برای اولین بار در کاکتوس خوانده بودم و در آن زمان بسیار کنجکاو بودم که نویسنده آن را بشناسم. چرا که وقتی يك داستان با زلالیت تمام نوشته شده باشد، مثل يك جریان آب زلال، تمام سلول هاي تن را آبیاری میکند.

این داستان به همراه پنج داستان دیگر مجموعه داستان 72 صفحه ای او را تحت عنوان «مثل من» تشکیل میدهد که به وسیله انتشارات پارس در لس آنجلس در سال 2003 به چاپ رسیده است.

همانشب کتاب را تمام کردم. اما این جمله رهیم نمیکرد: «گویی رنج بردن، تنها فضیلت او بود.» ص 52

وقتی که رنج جزء جداناپذیر زندگی است، زندگی چه میتواند باشد جز آمیختن تخیل و بافتن رویا با عریانی واقعیت...

در داستان «مثل من»، دوگانگی شخصیت اصلی، گفتگو و جدال با وجه دیگری از خود، از آغاز، از ابداع نام نویسنده تا پایان، معماری و درونمایه داستان را تشکیل میدهد. سیر ماریچی سفر به گذشته و کندوکاو در روان و تاریخ زنانه زندگی او، سنتز نابی را به وجود میآورد که تولد آن داستان است. دوپاره گی انسان، جدالها و جدلها با وجه یا وجوه دیگر خود، البته در کار نویسندگانی همچون پیراندللو، فرناندو پسوا، صادق هدایت و... موجود بوده است، اما حضور بارز این دوگانگی یا چندگانگی در نویسندگان مهاجر و بویژه زنان مهاجر معاصر وجه مشترکی است که مستلزم پژوهشی سترگ است.

پرتو نوری علا به عنوان شخص سوم در نشان دادن مقابله و دوپاره گی زن نویسنده داستان هرگز مطلق گرایی نمیکند و هرگز بر حس برتری طلبانه و تفوق یک وجه بر وجه دیگر، تاکید نمینهند. هرچند داستان از زبان اعتراضی درخشنده بیان میشود که خود را یک شخصیت خلق شده توسط نویسنده میدانند، اما این شخصیت آفریده شده، یک وجه حقیقی از وجود اصلی نویسنده است که سعی میکند یک حضور و پناه مطمئن برای او باشد. یک چشم نواز شگر و یک دست آرامش بخش... هرچند او دست نواز شگر را پس میزند...

«در شبها و روزهای کوتاهی که آفریده شده بودم از نزدیک شاهد زندگی بودم. میکوشید تا سختیها را ندیده بگیرد و ظاهرش را حفظ کند.» ص 48

ابتدا جدال بر سر نام است. ما میدانیم که «درخشنده» مترادفی از «پرتو» است. و «حق دوست» حقیقتا شخصیت واقعی نویسنده است که در طلب «راستی» و «حق و حقیقت» است. اما «بلقیس» چرا؟

درخشنده در اعتراض به نویسنده در آفرینش نام و نام مستعار «بلقیس» برای او، میگوید: «لااقل مادرش زنی خوش سلیقه، و نام انتخابی اش، نامی زیبا و نادر بود. نامی که مادر برای به ثبت رساندنش، در دفتر ثبت اسناد، با پدر جنگیده بود. پدر میخواست نام مادر خود را برای او انتخاب کند، اما مادر در برابر قلدری و زورگویی پدر می ایستد... اما در مورد من پدری در کار نبود. او به تنهایی مرا آفریده بود. نمیایست بر سر نامگذاری من با کسی بجنگد. حالا نام مضحك و من در آوردی درخشنده حق دوست کافی نبود که نام مادر بزرگ پدری اش را هم به نامم افزود. نامی که از همه کس پنهانش میکرد... حرفی نداشتم، آن نام، تولد من بود.» ص 49 و 50

در لایه لایه های هزارتوی روان، حقیقت جایی مخفی دارد. اما حقیقت هم نسبی است. چقدر از آنچه که ما به طور مطلق، مستند و حقیقی میپنداریم، حقیقتا حقیقی است؟ یک انسان میتواند پرتوی از تعدد یک فرد باشد. و یک واقعه، میتواند تفسیری باشد از تفاسیر متعدد گوناگون... همچون راشومون اکوتا گاواي ژاپنی...

اما در وجهی «بلقیس» حقیقی است. موجودی است به نام مادر بزرگ پدری که نامش به دلیل تصویرسازی های زمان، نامی سنتی است و به نظر آهنگی غیرملازم دارد. و به دلیل هزاران دلیل مجازی، در پشت نقابهایی پنهان نگاه داشته شده بوده است. حال نویسنده در جدال بین حقیقت و مجاز... یا ارزش های دوره ای، نام و تاریخ را عریان میکند و به «بلقیس» تجسم نوینی از «نام» میدهد.

درخشنده که غیر از نام به هویتی مرئی و ملموس، یعنی به داشتن چهره ای از خود نیاز دارد، معترضانه میگوید: «اما هنوز چهره نیستم.» ص 51

در چهره ای که از خود تصویر میکند، «خود را زنی بالابند با گیسوان سیاه و پوستی گندمگون میبیند که اهل بزرگ کردن نیست.» اما نویسنده موهای روشن و صاف دارد و آرایش چهره اش به «او ملاحظتی میدهد که در رفتار و کلامش هم جاری است.» ص 51

پرتو نوری علا، درخشنده را در روند توصیف موها، لبها و نیاز تن، با نویسنده همذات و همدرد میکند. با نویسنده یگانه اش میکند. آن گونه که در بوسه های رخوتناک مرد سهیم میشود و همراه با نویسنده میکوشد تا نام مرد را از یاد ببرد، وقتی که در پایان به حس تحقیر

و ملامت میرسد... و بعد «صدای گوشخراش مردی که در شب زفاف، پس از هفت بار جماع، برای او مرده بود، در سرش غوغا میکند.» ص 53
پرتو در سفر کاوشگرانه اش به زندگی گذشته نویسنده به دوگانگی او حتی در همان سالهای معصومیت، به یک وجه دیگر یعنی «زن پتیاره» اشاره میکند، و دوباره درخشنده را از نویسنده جدا میکند. حال، درخشنده نقش پرسشگری کنجکاو را دارد که کوشش میکند زوایای پیچیده روح و زندگی نویسنده را بهتر بشناسد، و گاه میخواید آموزگارانه او را به چالش و دارد.

«ترس تو ریشه در تاریخی قدیم دارد. در ترس از پدرت، برادرت، جامعه ات، مذهب ات و تاریخ ات.» ص 57

پرتو به خاطر این که این فرم فاصله گذاری را در نوشته حفظ کند و به خواننده یادآوری کند که درخشنده و نویسنده هنوز دوگانه اند، از زبان درخشنده میگوید:

«میدانستم با خودش میگوید: آنچه را که یادش داده ام دارد به من پس میدهد.» ص 57
اما ناگهان درخشنده در سطور بعد شگفت زده در وری شکنندگی نویسنده به یک نوع قدرت پی میبرد. این قدرت در لایه هایی پنهان بوده است:

«باور کنید تا آخرین صفحات داستانش، این بخش از شخصیت او را نمیشناختم. پشت این سکوت و سادگی و بلاهت و ننه غریبم در آوردنش، میدانست چه قدرتی دارد. مثل این که همه مان را فریب داده است.» ص 65

در گذار جدال های گونه گون، درخشنده، نویسنده را وامیدارد که موهای بورش را رنگ کند. در اینجا راز درخواست درخشنده مبهم میماند. آیا درخشنده میخواهد که در این کشاکش تضاد و دوگانگی، نویسنده را در شکل ظاهری هم به خودی که هنوز هویت ندارد نزدیک کند؟ (یعنی در حقیقت نویسنده میخواهد با تغییر سیمای ظاهر به سیمای درونی شخصیت آفریده شده اش، با گونه دیگرش خود را نزدیک کند).

تغییر رنگ مو، بویژه در مهاجرت بیانگر ایده ی درونی فرد در مورد فردیتش در آن جامعه است. چرا درخشنده رنگ سیاه را انتخاب میکند؟ آیا رنگ موی بور که رنگ اصلی موی نویسنده است، چقدر در جامعه میهمان جلوه ای مجاز دارد که انتخاب مویی سیاه در عین مجاز جلوه ای حقیقی تر؟ آیا نویسنده با انتخاب رنگ موی که درخشنده حق دوست برای او انتخاب کرده است، خود را چگونه در گردونه ی حقیقت و مجاز انداخته است؟ آیا توانسته است خود را با یکی از این دو تضاد تطبیق دهد؟

در خاطرات مادر از تغییر رنگ موی بور بهحنایی، هدف پنهان کردن تبار اصلی خود بوده است. آیا اکنون این تغییر رنگ از بور به سیاه چه معنایی را در خود دارد؟ هر چند تغییر رنگ ظاهرا در جهت تنوع و زیبایی حرکت میکند، اما هر انتخابی هر چند هم ناخودآگاهانه باشد، مفهومی استعاری دربردارد.

"هفتاد سال پیش هم یک مشت آدم ترسوی خرافی موهای بور مادرم را در کودکی رنگ و حنا گذاشتند تا همسایه ها ندانند که آنان از تبار گرجی اند." ص 67

پرتو نوری علا در داستان "مثل من" با سادگی و مهارت وجوه متنوع یک زن نویسنده را به تصویر کشیده است. هر چند شناخت بیشتر بعد "پتیاره" را به خواننده واگذار کرده است، اما طرح این شخصیت در عین ابهامش، انگیزه ای است برای جستجو و درک همه جانبه او.

و بعد آیا شکنندگی و بلورگونگی در یک شخصیت، خود قدرت خالص در بعدی دیگر نیست؟ از پرتو نوری علا تاکنون 14 کتاب شعر، نقد ادبی، نقد سینمایی، نمایشنامه و داستان به چاپ رسیده است.